

## اگر این سرزمین سوخته

امروز که خبرهای مربوط به اکرین را دنبال می‌نمایم، بیشتر به این نظر خود یقین پیدا میکنم که در آن سرزمین اولاً شکست دو گزینه دولتی، یعنی دولت یولیا تیموشنکو و ویکتور یانوکویچ شکست پوتینیزم و "آتانتیسم" هر دو بوده است. آتانتیسم و غرب پس از اینکه در آن دو گزینه شکست خوردند، در تلاش برای روی کار آوردن یک دولت ائتلافی از طریق بازیهای "دموکرایتک"، خیلی سریع بن بست شان به نمایش گذاشته شد. و آن زمانی بود که مردم به خیابانها ریختند و بوی عدم اعتماد آنها نسبت به این بازیگران به مشام گردانندگان سناریوی انتخابات رسید. پس سراسیمه شدند، و به دسترس ترین گزینه ها، یعنی نمونه ی "بازی تهران" یعنی تاکتیک تک تیراندازی از پشت بامها را پیشه کردند. تجربه "سبز" های موفق "ایران اسلامی" . اما در این کار عجلانه اشتباه کردند و دیدند که در این سرزمین حتی موقتا از کارت "بهار عربی" نمی‌شود، سود جست. زیرا نه تنها این آتانتیستها از نوع "آتانتیستها" ی اسلامی نیستند، بلکه هیچ شباهتی بین این کریمه ای ها با "کریمه" ایرانی که از تبارشان آلوده به عرفان "غزالی" است هم، ندارند. که ناظر "ندا" ها باشند، اما فریاد بر آرد، "خشونت" نه. این منش صوفیانه، منش تسامح انقلابی نیست و با آن هیچ سنخیتی ندارد.

مردمی که در آن روز بمیدان آمده بودند، می‌خواستند عدم رضایت خودشان را به آن دو گزینه فرمایشی نشان دهند، و هنوز از جریان سیاسی خاصی حمایت نمی‌کردند. نه از بلشویسم حرفی زدند و نه در مقابل آتانتیستها ایستادند. آنها می‌خواستند نشان دهند که کشتی دولت دوم هم بگل نشسته است، با این تاکید که این دولت هم مثل گزینه اولی، دزد است یا شفاف نیست. نه از پرچم سرخ خبری بود و نه از جدائی. حتی موقعی که وضع حاد شد، مردم می‌گفتند ما بخاطر یک عده دولتیان نباید در مقابل همدیگر قرار بگیریم و با هم بجنگیم. اما در همان روزهای اول، یعنی روزهایی که هنوز پرچم آن "معمار اکبر" را بر نیافراشته بودند، تسامح انقلابی آن معمار را به بهترین شکلی به نمایش گذاشتند. تندیس لنین بزیر کشیده شد، آن پیر زن "ندا" وار بروی خاک افتاد و جمعیت در آن لحظه تحت تأثیر هیجانانگیز قرار نگرفت و پاسخی نداد، اما به خانه هم بر نگشتند، کاری کردند که پوتین را به هراس انداخت. دخالت سریع پوتین در امور سیاسی و تصرف ارگانهای نظامی و امنیتی در منطقه مخالفین نشانی از ترس پوتین در مقابل رادیکال شدن این جنبش بوده است. حوادث بعدی و موضع گیرهای روسیه، مخصوصاً توافق ژنو بین روسیه و غرب، خود دلیل گویای آین مدعا است. در این توافق روسیه تعهد داده است که جنبش مردم بپاخاسته را کنترل کند. و به تعهد خود هم وفادار ماند. و دیدیم که در این راستا با مخالفت خود با انتخابات در عمل آن را اثبات کرد. طرفین از مشکلات همدیگر بخوبی مطلع هستند، و هیچیک از طرفین راه برون رفت از این مشکلات را ندارد. زیرا راه سرزمین سوخته نخ نما، در این سرزمین بسیار خطرناک بنظر می‌رسد. بر این یقین هستم که پوتین در شرایط کنونی تنها گزینه ای است که شانس کنترل و یا به تأخیر انداختن یک جنبش عمومی در سراسر فدراسیون روسیه را دارد. مخالفت با پوتین در رسانه های گروهی و متهم کردن او به کارشکنی، همانقدر درست است که مخالفت غرب با جمهوری اسلامی و یا رهبران آن. این ها سیاستهایی است برای لایوشانی بن بست نولیبرالیسم و جنایت غرب در جهان و در نزد انظار عمومی بخصوص در نزد افکار عمومی کشورهای غربی. گفتم سیاست سرزمین سوخته که از دیرباز شیوه کار امپریالیستها در سراسر جهان قرار داشت، امروزه در روسیه برای آنها بسیار خطرناک است. من در نوشته های قبلی به نوعی یاد آور شدم که "کریمه" های اکرین در این سرزمین سابقه تاریخی دارند. سوزاندن این "کریمه" مسلماً آتشی در سایر "کریمه" های این فدراسیون یعنی روسیه بوجود خواهد آورد. زیرا در جریان یک انقلاب و در مبارزه با یک تجاوز وسیعی جهان وحش به این سرزمین، پا گرفتند. آنها داوطلبانه در زمان آن تجاوزات به یاری ساکنان این سرزمین شتافتند؛ با یاری آنها انقلاب را به پیرزوی رساندند، در استقرار زیر بنای یک اقتصاد پویا و جامعه ای بر اساس حرمت انسانی، کوشیدند و در ترمیم ویرانی های آن جنگهای

موحش به این مردم در یغ نمودند. و به آنها در دسترسی به آرامش و آسایش و رفاه مطلوب کمک کردند، ولی حالا خود به انسانهای محتاج و کپرنشین تبدیل شدند. چرا؟ مگر چه اتفاقی در این سرزمین افتاده است؟ چه چیز و یا چیزهایی تغییر کرده و این تغییرات از کی شروع شده است؟ مقصر و یا مقصران کیستند و یا چه سیستمی است؟ چرا آلان ساکنین این سرزمین باید اینگونه در مقابل همدیگر قرار گیرند. آیا در سابق یعنی در زمان بلشویسم چنین بود؟ آیا در آن زمان، مسلمان چچن در مقابل دیگر ادیان قرار می گرفت. آیا ارامنه و آذربها، یک بار بخاطر مذهب و یا یک بار بخاطر ملیت، سرزمین و یا اعتقادات؛ به جنگ با یکدیگر آنها طولانی می پرداختند. چه عاملی بود که غرب با وجود تمام امکانات خود برای ایجاد تفرقه جنگی داخلی، لااقل دوبار در فاصله ۲۰ سال، به شکست خفت بار تن داد. چه چیز مانع می شد که تفاوتهای فرهنگی: قومی، مذهبی، زبان، ملی و سایر عوامل علیرغم سابقه دردناک تاریخ طولانی خود، در این زمان، نه تنها التیام بخشید بلکه بجای اینکه عامل جنگ و کینه توزی و انتقام جوئی گردد، وسیله شد برای همکاری و خلق زیباییها برای مردم. امروز اسناد و مدارک نشان میدهد، که در واقعه دردناک در خط مرزی بین لهستان و اکراین، یعنی همان واقعه ویسلا، مقصر نه بلشویسم بود و نه استالین. چرا؟

سخن کوتاه: امروز حوادثی که در اکراین در جریان است؛ نمی تواند بیک مسئله صرفا اکرائینی باقی بماند و یا اینکه از محدوده فدراسیون روسیه فراتر نرود. بنظر من این مبارزه حتی از محدوده ی ضد فاشیستی هم فراتر خواهد رفت و رهبری فاشیستی غربی در یک کلاف سردرگمی فرو خواهد رفت که نولیبرالیسم به شیوه و تاکتیک های تاکنون شناخته شده اش، قادر به کنترل آن نخواهد بود. امروز کشورهای سواحل دریای مدیترانه، در هر دو طرف آن، آستن انفجار بس خطرناکی هستند. این انفجار اگر بوقوع بپیوندد، و به نظرم اگر روند بهمین گونه ادامه یابد، حتما چنین خواهد شد، اروپا باید خود را برای رویارویی آن آماده سازد. اینکه این آمادگی در مقابل آن توفان، چگونه می تواند انجام شود، جنگ و یا مسامحه؟ و یا حائل کردن برخی از کشور، برای جلوگیری از آن توفان. در هر صورت پیش بینی کردن مشکل است. ولی می توان حدس زد که ترکیه قادر نخواهد بود، نقش آن حفاظ و یا سدی مورد انتظار را ایفاء کند. برعکس نقش ترکیه و وجود پایگاههای ناتو در پایگاه اینجریلیک بجای حفاظت از منافع اروپا، خود بیک عامل تحریک کننده علیه منافع آن تبدیل خواهد شد. مردم کریمه با سابقه تاریخی که از دولت عثمانی دارند، نمی توانند فراموش کنند که کشورشان در جنگ اول جهانی، اولین دشتی که کرد، گلوله های توپ ترکیه به سرزمین شان بوده است. با این توضیح می خواهم بگویم خطری که ترکیه را تهدید می کند هنوز از راه نرسیده است تا رونمایی شود. و مسلما با این روندی که در ترکیه جریان دارد، دیر یا زود خود را نشان خواهد داد. یکی از این انبار باروت، سوریه است که اختلافات کشورهای عربی و غیر عربی دوران امپراطوری عثمانی را به روی صحنه آورده است، همچنانکه ارمنستان علاوه بر نمایندگی مردم خود، یعنی بخاطر آن نسل کشتی، خاطرات ارتدوکس ها و یا اسلاو های اروپای شرقی یعنی رومانی، بلغارستان، یونان، صربها را دوباره زنده می کند. هنوز اتحاد اسلاوهای بالکان علیه عثمانی مسلمان، و نیز اشعار و سروده های اسقف های مونته نگرو که یاد آرمبازرت اسکندر آلبانیایی است. سروده های تراژیک شکست صربها در مقابل امپراطوری عثمانی، اشعار و سروده ها که مبارزات مردم کوهستانها ی جنوب و غرب منطقه بالکان را پاس می دارد، در اسناد و خاطرات مردم حضور دارد و در وقت لزوم بکار گرفته خواهد شد. یونانیان اسلاو خاطرات بسیار تلخی از آلمانها در زمینه های مختلف دارند، چه زمانیکه بعنوان نقش تاجر و تجارت گندم دریای سیاه، بعنوان شریک تجاری روسیه، با ایتالیا، فرانسه و بخصوص انگلیس فعالیت می کردند و چه استقرار جمهوری دموکراتیک بادن، بعنوان اسلاو در فشار و سرکوب نژادی و حتی مذهبی قرار می گرفتند. این اختلافات بموقع حتی در جامعه ترکیه خود را نشان خواهد داد، زیرا که بخشی از این "مواد" انفجاری امروز شهروند ترکیه هستند و طبق قرارداد بین ترکیه و روسیه، دولت روسیه در موقع لزوم، حق دفاع از حقوق، ارتدکسها در خاک ترکیه را دارد و معنی آن این است که این اقلیتها اگر روزی علیه ترکیه در خاک ترکیه بپا خاستند، نمی تواند با این اقلیتها همان اعمال را انجام بدهد که با شهروندان کرد و یا سایر اقلیتهای مذهبی و یا قومی از جمله قزلباشها و یا ترکمنها، انجام می دهد.

خلاصه آتشی در پشت دروازه اروپا در حدفاصله دریای مدیترانه و شاخ آفریقا و خود قاره آفریقا در کمین نشسته است. راه چاره برای حل این مسائل نه پرچم سبز است و نه پرچم سه رنگ. پرچمی می تواند به این قائله تاریخی پایان دهد، که در روز نهم ماه مه بر فراز کاخ رایشتاک آلمان بر افراشته شد، زیرا که این پرچم در آن کشور با آنهمه تضادها و تناقضات بیشمار در روزی که به جنگ پایان داده بود، وحدت خلقهای خود را در آن کوره های آتش، بوجود آورده بود و نشان داد که چگونه فولاد آبدیده می شود.

۱۹/۰۵/۱۴

رحیم کریمیان